

پژوهشنامه حج و زیارت

سال چهارم، شماره دوم

پاییز و زمستان ۱۳۹۸

صفحات ۱۴۸-۱۲۳

تعیینات^۱ ساختاری در روابط ایران و عربستان؛ از دکترین دو ستونی تا پس از بهار عربی

سید محمد حسینی^۲

چکیده

مقاله پیش رو با بررسی تطبیقی و تحلیل تاریخی، به دلایل تداوم تقابل ایران و عربستان طی نیم قرن اخیر می پردازد و مدعی است الزامات ساختاری قدرت در سطح نظام بین الملل و وضعیت موازنه قدرت در سطح منطقه ای، مهم ترین مؤلفه های تعیین زا در تداوم تنش و تقابل میان ایران و عربستان است. مقاله پس از تبیین نظری دو شکل ایجابی و سلبی، به تحلیل تاریخی می پردازد و روابط ایران و عربستان را در مقاطع خروج انگلستان از خلیج فارس و دکترین دو ستونی نیکسون، انقلاب اسلامی، جنگ ایران و عراق، حمله صدام به کویت در ۱۹۹۱ میلادی، حمله امریکا به عراق در ۲۰۰۳ میلادی، جنگ ۳۳ روزه اسرائیل علیه حزب الله لبنان و در نهایت، روابط ایران و عربستان پس از بهار عربی در ۲۰۱۰ میلادی، تحلیل و تبیین نظری می کند. در پایان نیز راهکارهایی برای مدیریت تقابل دو کشور ارائه می دهد. روش پژوهش، توضیحی - تبیینی - تجویزی است.

کلیدواژه ها: ایران، عربستان، موازنه قدرت، تعیینات ساختاری، خاورمیانه.

1. Deteminacy.

2. استادیار گروه حقوق و علوم سیاسی دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
(hosseini.seyed.m@gmail.com)

کلیات

روابط ایران و عربستان، به واسطه طیف گسترده‌ای از مؤلفه‌های اثرگذار، به معضل پیچیده‌ای تبدیل شده است. این پیچیدگی، متأثر از سطوح سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، ایدئولوژیک، اجتماعی، نخبگی و توزیع قدرت در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی است. پژوهش‌های مختلف با برجسته کردن هر یک از این سطوح چندگانه، سعی در واکاوی روابط ایران و عربستان داشته‌اند. مروری بر پژوهش‌های صورت گرفته درباره روابط ایران و عربستان و همچنین بررسی دیدگاه‌های مختلف، دو روایت اصلی را در خصوص ریشه‌های تقابل دو کشور نشان می‌دهد. روایت اول، شامل دیدگاهی است که ریشه اصلی تقابل این دو کشور را در تعارضات ایدئولوژیک دنبال می‌کنند. از این منظر، ایران رهبر جهان تشیع، و عربستان رهبر جهان تسنن است و این رقابت و تعارض ایدئولوژیک (به خصوص قرائت وهابیت از اسلام)، به دیگر حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و استراتژیک سرایت کرده است. پژوهشگرانی که از منظر ایدئولوژیک به تعارض ایران و عربستان می‌پردازند، ریشه اصلی منازعه را در تعارض وهابیت و مذهب تشیع دنبال می‌کنند. در این زمینه، می‌توان به مقاله «واکاوی زمینه‌های ناسازواری ایران و عربستان»، نوشته افشین متقی (۱۳۹۴) اشاره کرد. روایت دوم، شامل کسانی می‌شود که تقابل دو کشور را رقابت ژئوپلیتیک دو قدرت منطقه‌ای می‌دانند؛ طوری که هر یک خواهان تبدیل شدن به قدرت اول منطقه‌ای هستند. این دسته از تحلیل‌گران، رقابت دو کشور را در عناصر داخلی ایران و عربستان یعنی میل به افزایش قدرت از سوی حاکمان دو کشور می‌دانند و معتقدند تعارض ایدئولوژیک، مسئله اصلی این دو کشور نیست؛ بلکه متغیری شتاب‌دهنده است. به کلامی دیگر، مسئله اصلی دو کشور رقابتی سیاسی است؛ اما پوسته این رقابت، رنگی ایدئولوژیک به خود گرفته برای نمونه، محمدرضا حق‌شناس (۱۳۹۶) در مقاله «رقابت‌های ژئوپلیتیک و روابط ایران و عربستان: مکانیزم‌ها و راهبردها» از منظر رقابت‌های ژئوپلیتیک به تقابل‌های ایران و

عربستان پرداخته است.

ما در این پژوهش، به دنبال تبیین ریشه‌های تقابل و منازعه ایران و عربستان از منظری ژئوپلیتیک و با هدف ارائه راهکار برای تنش‌زدایی بر اساس تحلیل تاریخی روابط فی‌مابین هستیم. در واقع، نقطه تمایز این مقاله با دیگر مقالات، در این است که می‌کوشد با تحلیل تاریخی، پیش‌زمینه‌های افزایش تنش یا تنش‌زدایی را نشان دهد و بر اساس آن، تجارب تاریخی، امکان یا عدم امکان تنش‌زدایی میان دو کشور را پیش‌بینی کند و راهکارهایی برای جمهوری اسلامی به منظور مدیریت تعارض با عربستان ارائه دهد. این مقاله، وزن تعینات ساختاری در روابط دو کشور را برجسته می‌داند. منظور از تعینات، فشارهای اجتناب‌ناپذیر سیستمیک (Determinacy) است.

با بیان این مقدمه، سؤال اصلی این مقاله عبارت است از:

با توجه به روندها و گسست‌های تاریخی روابط ایران و عربستان از دوران پهلوی تا امروز، مهم‌ترین دلایل تقابل ایران و عربستان کدام است؟

سؤال فرعی مقاله نیز عبارت است از:

با توجه به تحلیل تاریخی روابط ایران و عربستان، پیش‌نیاز مذاکره موفق فی‌مابین چیست؟

در پاسخ به سؤال اصلی، این فرضیه را در محک تجربه و آزمون قرار می‌دهیم که: الزامات ساختاری قدرت در سطح نظام بین‌الملل و وضعیت موازنه قدرت در سطح منطقه‌ای، مهم‌ترین مؤلفه‌های تعیین‌زا در تداوم تنش و تقابل میان ایران و عربستان است.

در پاسخ به سؤال فرعی نیز فرضیه زیر در محک آزمون قرار می‌گیرد:

روابط تاریخی و تجارب مذاکرات رسمی و غیر رسمی میان رهبران ایران و عربستان، نشان می‌دهد که پیش‌نیاز تنش‌زدایی فی‌مابین، مستلزم تغییر موازنه قدرت به نفع یکی از دو طرف و مهم‌تر از آن، پذیرش تغییر موازنه از سوی رهبران دو

کشور است.

این مقاله، پس از تبیین نظری نئورئالیسم و موازنه قدرت در دو شکل ایجابی و سلبی، به تحلیل تاریخی می‌پردازد و روابط ایران و عربستان را در مقاطع خروج انگلستان از خلیج فارس و دکترین دوستونی نیکسون، انقلاب اسلامی، جنگ ایران و عراق، حمله صدام به کویت در ۱۹۹۱ میلادی، حمله امریکا به عراق در ۲۰۰۳ میلادی، جنگ ۳۳ روزه اسرائیل علیه حزب‌الله لبنان و در نهایت، روابط ایران و عربستان پس از بیداری اسلامی در ۲۰۱۰ میلادی، تحلیل و تبیین نظری می‌کند. در پایان نیز راهکارهایی برای مدیریت تقابل دو کشور و امکان همزیستی آنها بر پایه منافع مشترک ارائه می‌دهد. روش پژوهش در این مقاله، توضیحی-تبیینی-تجویزی خواهد بود؛ به این صورت که بررسی وضعیت روابط ایران را در ادوار مختلف توضیح می‌دهیم، مؤلفه‌های اثرگذار در کیفیت روابط دو کشور را تبیین می‌کنیم و در پایان، راهکارهایی برای آینده پیشنهاد می‌دهیم.

۱. نئورئالیسم ساختاری، موازنه‌سازی سلبی و ایجابی

نظریه رئالیسم با طیف متنوعی از نحله‌ها چند عنصر اصلی دارد. اولویت بقا، دغدغه امنیت، قدرت‌طلبی، ترس، بی‌اعتمادی، جنگ و اقتدارگریزی عناصر اصلی نظریه رئالیسم و مؤلفه‌های اصلی شکل‌دهنده روابط میان کشورها هستند (ویلیامز، ۱۳۹۲، ص ۵۶). مهم‌ترین بازیگران از نگاه رئالیست‌ها دولت‌ها هستند که در محیطی که به ندرت می‌توان به بازیگر دیگری اعتماد کرد، بر مبنای عقلانیت هزینه-فایده‌گرا دست به انتخاب عقلایی می‌زنند تا بیشترین منفعت را کسب کنند (Larson, ۱۹۹۷, P۷۰۷). ثبات در محیط بین‌المللی نیز نسبی و محصول مستقیم موازنه قدرت است و روند توازن‌سازی، رفتار روزمره دولت‌ها را تشکیل می‌دهد. دولت‌ها بر اساس عقلانیت هزینه-فایده‌گرا، اولویت نخست در رویارویی با دیگر دولت‌ها را به دیپلماسی می‌دهند و جنگ، آخرین گزینه آنها برای حفظ

موجودیتشان است. همکاری در محیط بین‌المللی نیز همواره شکننده و تابع ذهنیت رهبران کشورها از میزان قدرت کشورشان نسبت به دیگر بازیگران است. احتمال فرصت‌طلبی دولت‌ها و عمل خودخواهانه، حالت بلا تکلیفی و بی‌اعتمادی را به نیات دیگران ایجاد می‌کند و بزرگ‌ترین مانع اعتمادورزی و همکاری بین‌المللی است (Rathbun, 2009, P353).

برخلاف نظریه رئالیسم کلاسیک، که سطح تحلیل خود را دولت‌ها قرار می‌دهد، نئورئالیسم عامل ساختاری کلان و نه خرد را تعیین‌کننده رفتارهای دولت‌ها می‌داند. مفهوم کلیدی کنت والتز، مهم‌ترین نظریه پرداز نئورئالیسم، ساختار نظام بین‌الملل است. اما این ساختار به چه معناست و چه مختصاتی دارد؟ به نظر والتز، ساختار از سه جزء تشکیل شده است: اصل اول، اقتدارگرایی یا آنارشی است که به سیستم نظم می‌دهد. چگونه آنارشی نظم‌دهنده است؟ آنارشی در بطن خود، محدودیت‌هایی برای دولت‌ها ایجاد می‌کند و آنها را به رفتارهایی خاص و مشترک وامی‌دارد. والتز معتقد است آنارشی، منجر می‌شود که هر واحدی برای تضمین بقا و امنیت خود بکوشد و هر واحدی، آگاه است که برای تضمین بقا و امنیت باید به خود اتکا کند. این نظم رفتاری، همان نظم در بطن ساختار آنارشی است (والتز، ۱۳۹۲، ص ۱۴۹) آنارشی موجب می‌شود دولت‌ها طوری جهت‌یابند که مبتنی بر امنیت و حفظ بقای خود عمل کنند. اهمیت حفظ بقا و امنیت میان واحدها، آنها را به بیشینه‌سازی قدرت سوق می‌دهد. در ساختار نظام بین‌الملل، قدرت به صورت یکسان تقسیم نشده است؛ از این رو در نظام بین‌الملل، قدرت هژمون، بیشترین قدرت را دارد و سپس قدرت‌های بزرگ، قدرت منطقه‌ای، قدرت کوچک و در نهایت، کمترین قدرت در اختیار ریزقدرت‌هاست. مسلماً کشورهایی که قدرت بیشتری دارند، بر سیاست خارجی کشورهای ضعیف اثرگذارتر هستند و میزان اثرپذیری کشورهای ضعیف، بیشتر است. بنابراین، روند اثرگذاری و اثرپذیری از محیط بین‌الملل، به میزان قدرت کشورها بستگی دارد. آنچه قدرت‌های بزرگ را وامی‌دارد تا تفکر و

کنش تهاجمی داشته و در پی دست یافتن به موقعیت هژمون باشند، خصوصیات فردی آنها نیست؛ بلکه ساختار نظام بین‌الملل است (میرشایمر، ۱۳۸۸، ص ۶۱).

جزء دوم تشکیل‌دهنده ساختار نظام بین‌الملل، تفکیک واحدها و تشریح کارکردشان است. به زعم والتز، اصل نظم دهنده یعنی آنارشسی، به سبب عدم ضمانت اجرا و تضمین قوانین برای بازیگران، آنها را وارد چانه‌زنی و رقابت کرده است. بر این اساس، دولت‌ها به پیشینه‌سازی قدرت روی آورده‌اند. به عقیده والتز، صحنه سیاست بین‌الملل، دربردارنده واحدهای مشابه و یکسانی است که اعمالشان از روی فعالیت و اعمال دیگران است (والتز، ۱۳۹۲، ص ۱۵۷).

جزء سوم ساختار نظام بین‌الملل، توزیع توانایی‌هاست که به تمایز واحدها از یکدیگر می‌انجامد. به عقیده والتز، ساختار به طور غیر مستقیم از طریق رقابت و جامعه‌پذیری، رفتار دولت‌ها را به یک‌سو سوق می‌دهد. جامعه‌پذیری، رفتار را با محدودیت روبه‌رو می‌سازد تا کشورها با رعایت هنجارها و قواعد مبتنی بر شالوده ساختار، رفتاری شبیه به یکدیگر داشته باشند؛ همان‌طور که شهروند در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، هنجارها و قواعد داخلی آن را رعایت می‌کند. والتز معتقد است در این راستا دولت‌ها چاره‌ای جز پذیرش قواعد ساختار نظام بین‌الملل ندارند و خود را با رویه‌های رایج بین‌المللی تطبیق می‌دهند. عامل دیگری که به رفتار دولت‌ها جهت می‌دهد، رقابت است. رقابت میان دولت‌ها به شکل‌گیری رفتار مشابه می‌انجامد. رقابت، دولت‌ها را وادار می‌دارد تا روش‌های خود را با پذیرفتنی‌ترین رویه‌های موجود وفق دهند. جامعه‌پذیری و رقابت، دو فرایندی است که با آنها تنوع رفتاری و نتایج ناشی از آن کاهش می‌یابد (همان، ۱۳۹۲، ص ۱۲۰-۱۲۴). در نتیجه، والتز مخالف آن نیست که کشورها در ساختار سیاست بین‌الملل از آزادی برخوردار هستند؛ اما معتقد است که اگر فراتر از محدودیت‌های ایجادشده از سوی ساختار نظام بین‌الملل حرکت کنند، با واکنش سیستمیک روبه‌رو خواهند شد (لیتل، ۱۳۸۹، ص ۲۸۰).

پس از ساختار نظام بین‌الملل، که سه جزء آن تشریح شد، مفهوم کلیدی دوم در نظر والتز و نئورئالیست‌ها، مفهوم موازنه قدرت است. بر اساس وضعیت و کارکردی که از آنارشی در نظریه نئورئالیسم تشریح شد، قاعدتاً در روابط میان دولت‌ها همواره باید انتظار جنگ مستمر و بی‌وقفه را داشته باشیم؛ اما در واقعیت، جنگ دائمی نیست و نظام بین‌الملل از ثبات نسبی برخوردار است. چرا؟ پاسخ در مفهوم موازنه قدرت نهفته است. والتز می‌گوید که ثبات در ساختار آنارشیک، نسبی و کاملاً وابسته به موازنه قدرت است. سیستم بین‌الملل در زمانی که موازنه قدرت برقرار است، ثبات دارد. بی‌ثباتی، زمانی حاصل می‌شود که موازنه قدرت تغییر کند. دولت‌ها زمانی که احساس کنند قدرتشان نسبت به رقیب افزایش یافته است، توازن موجود را علیه خود می‌دانند و با هدف افزایش قدرت خود و کاهش قدرت رقیب، توازن موجود را بر هم می‌زنند و می‌کوشند موازنه جدیدی شکل دهند. موازنه جدید می‌تواند محصول جنگ، دیپلماسی یا هر دو باشد. در هر صورت، پس از برهم‌خوردن موازنه قدرت، موازنه جدیدی شکل خواهد گرفت؛ زیرا بر اساس نظریه والتز، سیستم به توازن میل دارد (برچیل و لیوکلیر، ۱۳۹۵، ص ۵۲). تثبیت موازنه جدید به پذیرش وضعیت جدید از سوی بازیگران اصلی محیط وابسته است. پذیرش موازنه جدید از سوی بازیگران اصلی، تثبیت موازنه قدرت را فراهم می‌کند. سؤال اساسی اینجاست که پس از برهم‌خوردن موازنه قدرت و با توجه به میل ذاتی سیستم بین‌المللی به توازن (بر اساس نظریه نئورئالیسم)، دولت‌ها در چه موقعیتی موازنه جدید را پذیرا می‌شوند؟ در این زمینه، دیدگاه کلاوزویتس درخور توجه است. این نظریه، به خوبی گسست‌ها و پیوست‌های روابط ایران و عربستان را تبیین می‌کند.

کلاوزویتس معتقد است توافق میان رقبا یا دو طرف مخاصمه، در حالت توازن قدرت شکل نمی‌گیرد؛ زیرا در این حالت، دو طرف خود را هم‌اورد دیگری فرض می‌کنند و مترصدند تا وضع موجود را به نفع خود و به ضرر دیگری تغییر دهند.

کلاوزویتس معتقد است مذاکره و دیپلماسی، پس از نبرد یا پس از تغییر موازنه قدرت شکل می‌گیرد. زمانی که یک طرف، خود را برنده و دیگری نیز خود را بازنده بداند، طرف بازنده با هدف حفظ پرستیژ، و طرف برنده با هدف مشروعیت‌دادن به نتیجه منازعه، وارد مذاکره می‌شوند. حالا این منازعه می‌تواند جنگ یا تغییر توازن قدرت به هر دلیلی باشد. بر اساس نظر کلاوزویتس، مادامی که دو طرف خود را برابر و هم‌اورد یکدیگر بدانند یا آنکه بازیگران، حتی پس از تغییر موازنه قدرت، به تغییر وضعیت باور نداشته باشند، مذاکره و تثبیت موازنه جدید بسیار سخت خواهد بود (see: Lindell, 2009).

در این مقاله، ما روابط ایران و عربستان را به شدت متأثر از ساختار قدرت در سطح سیستمیک می‌دانیم؛ بنابراین تعیین ساختار نظام بین‌الملل بر رفتار سیاست خارجی ایران و عربستان را در چهارچوب نظریه والتز تبیین می‌کنیم. همچنین مقاطع تحول در روابط ایران و عربستان را با تغییر توازن قدرت در منطقه و از آن مهم‌تر با باور رهبران دو کشور از موازنه جدید، کاملاً مرتبط می‌دانیم و اعتقاد داریم دیدگاه کلاوزویتس، تبیین‌کننده تحولات مقطعی در روابط ایران و عربستان است. هرگاه موازنه قدرت در منطقه تغییر کرده و یکی از دو طرف ایران و عربستان به تغییر موازنه باور پیدا کردند، روابط دو کشور به سمت تنش‌زدایی یا افزایش تنش پیش رفته است. در قسمت‌های بعد با شواهد تاریخی این معنا را تبیین می‌کنیم.

۲. دکترین دوستونی ریچار نیکسون

انگلستان تا سال ۱۹۶۹ با حضور نظامی در خلیج فارس، امنیت این منطقه را بر عهده داشت. سال ۱۹۶۹ انگلستان اعلام کرد که دیگر در خلیج فارس حضور فیزیکی نخواهد داشت و از منطقه خارج خواهد شد. امریکا که در کارزار ویتنام به شدت درگیر شده بود و تمام توان خود را صرف این جنگ می‌کرد، ناگهان با خلأ قدرت در خلیج فارس هم روبه‌رو شد. منطقه خاورمیانه و به طور مشخص خلیج

فارس، اهمیت ویژه‌ای در نظام دوقطبی داشت. مجاورت شوروی با این منطقه و همچنین وجود ذخایر مهم انرژی دنیا در آنجا باعث شده بود تا قدرت‌های بزرگ، حداکثر نفوذ و اثرگذاری خود را در تحولات این منطقه به کار گیرند (Noyes, 1982, P558). اعلان خروج انگلستان از خلیج فارس نیز خود سرآغاز اختلافات و جبهه‌گیری‌های جدیدی در منطقه شد. با خروج انگلستان از منطقه و برداشتن چتر امنیتی از شیوخ عرب، نیاز به قدرتی جایگزین در این منطقه بسیار مهم، امری اجتناب ناپذیر بود. هر دو بلوک قدرت، خواستار نفوذ در منطقه، به منظور تحقق منافع جهان‌گستر خود بودند. در این میان، ایالات متحده آمریکا به دلیل فشار افکار عمومی در جامعه آمریکا و درگیر بودن در ویتنام و هزینه‌های بی‌سابقه جنگی، مایل به جایگزین شدن با بریتانیا نبود؛ اما اهمیت استراتژیک خاورمیانه نیز برای نیکسون، رئیس‌جمهور آمریکا، پوشیده نبود (Noyes, 1982, P565). راهبرد نیکسون برای خاورمیانه، دکترین دوستونی بود؛ دکترینی در راستای واگذاری امنیت مناطق به بازیگران قدرتمند هر منطقه (see: Nixson, 1970). بریتانیا و آمریکا که از اهمیت و وزن ایران در منطقه آگاهی داشتند، زمینه‌های تبدیل ایران به یک قدرت بی‌رقیب منطقه‌ای را در خلیج فارس فراهم کردند تا حکومت پهلوی، جبهه اول مبارزه با کمونیسم را در منطقه تشکیل دهد. برای آرامش اعراب و همراهی آنها نیز کشور عربستان، به عنوان ستون دوم امنیت منطقه‌ای مطرح شد؛ اما بر همگان مشخص بود که فقط حکومت ایران از عهده این نقش برخوردار آمد. مقایسه میان تلاش‌های ایران و عربستان سعودی برای تجهیز قوای نظامی‌شان، بسیار گویا و معنادار است (Cordesman, 1984, p158-162). در تحلیل نظری، عربستان در سطح سیستمیک نقش متوازن‌کننده قدرت شاه را بر عهده داشت؛ اما در سطح منطقه‌ای، بر اساس الزامات ساختار قدرت، متحد ایران شد. در واقع، تعیینات ساختاری در نظام دوقطبی، حاکمان عربستان را به همراهی با ایران رهنمون کرده بود. حاکمان سعودی، موازنه قدرت را به نفع ایران می‌دیدند؛ پس با نظم منطقه‌ای غرب به رهبری ایران همراه

شدند و نقش ژاندارمی شاه ایران بر خلیج فارس را پذیرفتند. هراس از شیوع کمونیسم و خطر عراق، مصر (در دوران عبدالناصر) و یمن، موجب شد تا عربستان خود را متحد ایران در منطقه تعریف کند و حکومت پهلوی، خواسته‌های خود را به حاکمان عربستان تحمیل سازد. بازپس‌گیری جزایر سه‌گانه در خلیج فارس و سکوت همراه با رضایت عربستان، در این فضا تبیین می‌شود.

۳. فراروندگی انقلاب اسلامی و هراس امنیتی عربستان

خاورمیانه طی قرن بیستم، همواره مستعد تنش و درگیری بود؛ تنش‌ها و درگیری‌هایی که بخشی از آن، ناشی از تعارضات ذاتی در منطقه و بخشی از آن، سرریز تنش‌های بین‌المللی به منطقه بود. پس از وقوع انقلاب اسلامی، بر بی‌ثباتی‌ها و تنش‌های موجود در خاورمیانه افزوده شد. انقلاب اسلامی، موازنه قدرت در خاورمیانه را بر هم ریخت و ساختار قدرت دوستونی با محوریت حکومت پهلوی و عربستان را به کلی متزلزل کرد. هم‌زمان، تعارضات ساختاری در خاورمیانه، که ریشه در اختلافات مرزی، قومی و دینی داشت، به قوت خود باقی بود (ر.ک: سیف‌زاده و روشندل، ۱۳۸۲). تعارضات نوظهور، البته به خواست ایران نبود؛ بلکه از ذات انقلاب اسلامی به صورتی اجتناب‌ناپذیر و بی‌برگشت آزاد می‌شد. تأثیر امواج انقلابی ایران در کشورهای منطقه از قبیل لبنان، عربستان، بحرین و عراق بر تنش‌ها افزوده بود و جبهه‌های جدیدی در برابر جمهوری نوپای اسلامی گشود. حکومت سعودی از دو جبهه، در معرض مخاطره قرار گرفت؛ جبهه اول، فروپاشی نظم دوستونی مستظهر به قدرت امریکا بود. عربستان توان حفظ آن نظم را نداشت. از سوی دیگر، رژیم صدام مهم‌ترین مدعی جایگزینی ایران، در مقام نظم‌دهنده به منطقه، بود. عراق، موکل شوروی در خلیج فارس به شمار می‌آمد و امکان نظم دوستونی عربستان و عراق در چهارچوب نظام دوقطبی وجود نداشت. جبهه دیگر، امواج فرارونده انقلاب اسلامی بود که همه حکومت‌های پادشاهی در منطقه را

نگران کرده بود. تسری امواج انقلاب به حکومت‌های پادشاهی، عربستان را در نقش پدرخوانده حکومت‌های پادشاهی و شیوخ حوزه خلیج فارس در جبهه مقابل انقلاب اسلامی قرار داد (Matthiesen, 2015, p115-119). سعودی‌ها از حکومت انقلابی در ایران بیم و هراس داشتند؛ اما به افزایش جایگاه منطقه‌ای خود امیدوار شده بودند. آنها تصور می‌کردند حکومت نوپای جمهوری اسلامی ایران با راهبرد عدم تعهد و بدون پشتوانه حمایت قدرت‌های بزرگ در ساختار دوقطبی، دچار افول قدرت خواهد شد و این، بهترین فرصت برای عربستان است که مستظهر به حمایت امریکا، بتواند قدرت خود را در منطقه افزایش دهد. رویکرد مبتنی بر بیم و امید، با حمله صدام به ایران تقویت شد. جنگ ایران و عراق، فرصتی تاریخی برای عربستان بود تا دو رقیب منطقه‌ای دچار فرسایش شوند و عربستان به عنوان قدرت سوم، در ساختار قدرت منطقه‌ای صعود کند. قدرت سوم، کشوری است که در نتیجه جنگ فرسایشی دو رقیب منطقه‌ای، به طور طبیعی در ساختار قدرت صعود می‌کند (موسوی‌نیا، ۱۳۹۸، ص ۱۶۶). عربستان به پیروی از امریکا در آغاز جنگ، سیاستی محافظه‌کارانه در قبال جنگ در پیش گرفت؛ اما به طور رسمی پس از آزادسازی خرمشهر و با هراس از اینکه مبدا ایرانی‌ها به پیروزی برسند، حمایت‌های خود را از صدام آغاز کرد (ر.ک: ولایتی، ۱۳۷۶). سرلشکر و فیک سامرای، از فرماندهان ارشد نظامی صدام‌حسین، در خاطراتش درباره کمک‌های کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ جهانی به عراق در طول جنگ با ایران می‌نویسد:

پس از سال ۱۹۸۲ چیزی نمانده بود که تمام ذخایر نفتی ما ته بکشد؛ ولی پشتیبانی‌ها و حمایت‌ها یکی پس از دیگری به عراق سرازیر شد. امریکا از طریق یک کشور عربی (عربستان) کار ارائه اطلاعات را به ما شروع کرده بود. کشورهای خلیج (فارس) پشتیبانی خود را از ما افزایش دادند (سامرای، ۱۳۸۸، ص ۹۹).

او همچنین به کمک ۴۵ میلیارد دلاری کشورهای عربی به عراق اشاره می‌کند

که به گفته او نصف این مبلغ را عربستان تقبل کرده بود (همان، ۱۳۸۸، ص ۱۴۵). در اوپک نیز کشورهای عربی به رهبری عربستان، با اشباع بازار نفت در سال ۱۹۸۶ باعث سقوط قیمت نفت شدند تا ایران به شدت در مضیقه مالی قرار گیرد. نتیجه این اقدام، سقوط قیمت نفت به نُه دلار بود. این کاهش قیمت، که با حمله عراقی‌ها به پایانه‌های نفتی ایران همراه بود، باعث شد تا درآمد ایران از محل صدور نفت از شانزده میلیارد دلار در سال ۱۳۶۴ به شش میلیارد دلار در سال ۱۳۶۵ تنزل یابد (رمضانی، ۱۳۸۱، ص ۷۳). در پایان جنگ نیز امریکا عملاً در خلیج فارس با ایران وارد جنگ شد و با به‌آتش‌کشیدن سکوهای نفتی و نفتکش‌های ایرانی، جبهه جدیدی در برابر ایران گشود. جمهوری اسلامی در سال پایانی جنگ، جبهه‌ای متشکل از امریکا، شوروی، اردن، مصر، کویت، عربستان و بسیاری از کشورهای نظیر آلمان و فرانسه را می‌دید که در حمایت از حکومت عراق در برابر ایران قرار گرفته بودند.

به این ترتیب، تعیینات ساختاری ناشی از وقوع انقلاب اسلامی و تغییر موازنه قدرت در منطقه، فصل جدیدی در روابط ایران و عربستان پس از انقلاب اسلامی گشود. عربستان با این تصور که ایران پس از انقلاب، هم به لحاظ داخلی و هم حمایت‌های بین‌المللی ضعیف شده است، در جبهه مقابل ایران قرار گرفت و با آغاز جنگ و با هدف تضعیف دو رقیب منطقه‌ای خود یعنی ایران و عراق، همسو با سیاست‌های امریکا، به حمایت از رژیم صدام‌حسین پرداخت.

۴. تهدید صدام‌حسین و آغاز تنش‌زدایی با ایران

پایان جنگ ایران و عراق، فروپاشی نظام دوقطبی و حمله رژیم صدام به کویت، موجب تغییر محیط استراتژیک منطقه شد. به تعبیر پرفسور رضانی، ایران پس از جنگ، سیاست نه شرقی و نه غربی را کنار گذاشت و سیاست، هم شمالی و هم جنوبی را آغاز کرد (همان، ۱۳۸۱، ص ۸۲). به طور مشخص، شمالی اشاره به

تنش‌زدایی با اروپا و شوروی سابق، و جنوبی اشاره به تنش‌زدایی با عربستان داشت. تعیینات ساختاری نیز چنین سیاستی را برای ایران تمهید کرده بود. در ساختار دوقطبی، ایران بقای خود را در شکاف‌های میان بلوک غرب و شرق دنبال می‌کرد؛ اما با فروپاشی شوروی، ضروری بود تا ایران، متوازن کردن امریکا را از طریق روسیه سفید و اتحادیه اروپا دنبال کند.

در سطح منطقه‌ای، حمله صدام به کویت، موازنه قدرت در منطقه را به کلی دگرگون کرد. به هم‌ریختگی ساختار قدرت در منطقه، از مهم‌ترین انگیزه‌های عربستان برای خوشامدگویی به سیاست تنش‌زدایی ایران بود (Congressional Quarterly, 1991, p759). عربستان در قبال این تحول، از دو ناحیه دچار بیم شد: اول، تهدید عراق بود که می‌توانست پس از کویت به عربستان نیز تسری یابد و دوم، تردید در سیاست جدید امریکا در قبال منطقه پس از فروپاشی شوروی بود که حاکمان مستظهر به حمایت‌های امنیتی کاخ سفید از ریاض را به شدت دچار هراس کرده بود. در آن‌سو، حمله صدام به کویت با سیاست بی‌طرفی ایران روبه‌رو شد. این تصمیم، از عقلایی‌ترین تصمیمات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بود که دستاوردهای بی‌نظیری داشت. ایران با سیاست بی‌طرفی، خود را در موضعی قرار داد که کشورهای خلیج فارس، به ویژه، کویت و عربستان، برای تنش‌زدایی با ایران پیش‌قدم شدند (Matthiesen, 2015, p147). به این ترتیب، تعیینات ساختاری و تغییر موازنه قدرت در سطح منطقه‌ای، مهم‌ترین عوامل در سیاست جدید عربستان در قبال ایران بودند. سال ۱۳۵۹، هراس از انقلاب اسلامی، موجب ائتلاف عربستان با صدام شده بود و اکنون در سال ۱۳۶۹ هراس از سیاست تجاوزکارانه صدام، عربستان را به ایران نزدیک کرده بود. در آن زمان، عربستان به رژیم صدام نزدیک شده بود تا انقلاب اسلامی را مهار کند و اکنون عربستان وارد تنش‌زدایی با ایران شده بود تا مانع اتحاد ایران و عراق پس از جنگ شود و بتواند قدرت رژیم صدام را با ایران متوازن کند. در سطح سیستمیک نیز روی کار آمدن بیل

کلیتون، این اجازه را به حکام سعودی داده بود تا وارد تنش‌زدایی با ایران شود. در این میان، دیپلماسی شخصی هاشمی رفسنجانی و ملک عبدالله، متغیر شتاب‌دهنده بود. دیپلماسی شخصی، اصولاً مشخصه مهمی در تفکر سیاست خارجی آقای هاشمی بود. از سوی دیگر، ملک عبدالله نیز تأکید فراوانی داشت که اگر ایران و عربستان رایزنی و همکاری نداشته باشند، دیگران از این موضوع سود می‌برند (see: Kingdom Foreign Policy, 2005) رویکرد دولت هاشمی به همسایگان، به ویژه عربستان، در دولت اصلاحات نیز دنبال شد. دولت اصلاحات روند همکاری جویانه با عربستان را ادامه داد. کارکرد اساسی دیپلماسی شخصی در روابط بین‌الملل، دورزدن ساختارها و کوتاه کردن فاصله سوء تفاهم‌ها و برداشت‌های واقعی است. دیپلماسی شخصی یا خصوصی، از تعیین‌کنندگی ساختارها نیز می‌کاهد و در نتیجه، تأثیر برداشت‌های منفی در وخامت روابط میان دولت‌ها را نیز کاهش می‌دهد. اما در مورد روابط ایران و عربستان، موفقیت دیپلماسی شخصی، به شدت تابع عوامل ساختاری بوده است. در واقع، زمینه‌های اصلی تنش‌زدایی ایران و عربستان، ناشی از تغییر محیط راهبردی خاورمیانه بر ساختار تک-چندقطبی در نظام بین‌الملل و تغییر موازنه قدرت در منطقه، بر اثر حمله صدام به کویت شکل گرفته بود. دولت هاشمی و گرایش‌های منطقه‌ای عبدالله، این تنش‌زدایی را فعال کردند؛ تنش‌زدایی که در دولت اصلاحات نیز با قوت بیشتری دنبال شد.

۵. تقابل فعال پس از سقوط صدام

حمله امریکا به عراق در ۲۰۰۳ میلادی و نفوذ طبیعی ایران در دولت منتخب و اقوام عراق، محیط راهبردی منطقه را تغییر داد و عربستان را از لاک محافظه‌کاری خارج ساخت و به کشوری تجدیدنظر طلب تبدیل کرد. حکام سعودی، موازنه قدرت در منطقه را به نفع ایران و علیه خود دیدند. اتحاد ایران و عراق، بزرگ‌ترین خطر برای عربستان بود. با حذف صدام، حکومت سعودی نخست کوشید تا با

تقویت قدرت لابی ریاض در واشنگتن، دولتی همسو با عربستان در بغداد روی کار آورد. حمایت و تقویت دولت موقت ایاد علاوی، مبتنی بر همین سیاست بود. بدترین سناریو برای عربستان، برگزاری انتخابات آزاد و روی کار آمدن دولتی شیعی بود؛ سناریویی که البته برای ایران بهترین بود. رضایتمندی عربستان برای دولت بوش، که خود را درگیر مستقیم ثبات عراق کرده بود، اولویتی نداشت. امریکا لاجرم باید از انتخابات آزاد و روی کار آمدن اکثریت شیعی در دولت منتخب حمایت می کرد. به این ترتیب، ساختار قدرت در عراق تغییر کرد. پس از برگزاری انتخابات سراسری در عراق، اقلیت سنی که چند دهه قدرت را در قبضه داشتند، سهمی بسیار کوچک در دولت منتخب عراق پیدا کردند و شیعیان و کردها میدان دار اصلی قدرت در عراق شدند. منافع ایران و امریکا در عراق، به طور طبیعی در وضعیت موازی و همسو قرار گرفت. این اوضاع، عربستان را دچار هراس امنیتی کرد. عراق جدید، سه تهدید حیاتی برای عربستان پدید آورده بود که فعال شدن هر یک از آن تهدیدها می توانست موجودیت عربستان را در معرض مخاطره جدی قرار دهد.

الف) تغییر موازنه قدرت به نفع ایران و علیه عربستان

دولت شیعی در عراق، نفوذ طبیعی ایران در عراق را تسهیل می کرد. بیشتر افرادی که در دولت عراق دارای سمت بودند، روابط بسیار خوبی با جمهوری اسلامی داشتند. آنها در دوران صدام، در ایران زندگی کرده بودند. روابط روحانیون در قم و نجف نیز پشتوانه قوی برای اتحاد استراتژیک ایران و عراق بود. بارزانی و طالبانی در عراق نیز خود را مدیون ایران می دانستند. وضعیت جدید عراق، موجب شد تا محور ایران - عراق - سوریه - لبنان در منطقه، به شدت تقویت گردد.

ب) تنش زدایی ایران و امریکا

عربستان پس از حمله امریکا به عراق، از طریق لابی های خود، کوشید تا

زمینه‌های حمله نظامی امریکا به ایران را نیز فراهم کند. ملک عبدالله که در زمان صدام بیشترین علاقه را به تنش‌زدایی با ایران از خود نشان داده بود، به بوش گفته بود برای حل مسائل امنیتی در خاورمیانه، باید سر مار را بزند و اشاره او به ایران بود. دولتمردان امریکا جنگ با ایران را بسیار پرهزینه یافتند و حتی آمادگی خود را برای مذاکره با ایران اعلام کردند. گفت‌وگوهای سفیر ایران با امریکایی‌ها در عراق با موضوع ثبات در عراق، زنگ خطری برای سعودی‌ها بود. با از دست رفتن عراق، تنش‌زدایی ایران و امریکا می‌توانست جایگاه منطقه‌ای عربستان را به کلی متزلزل کند. تنش هسته‌ای ایران و امریکا که از سال ۲۰۰۳ آغاز شد، خطر عادی‌سازی روابط تهران- واشنگتن را برای سعودی‌ها دفع کرد.

ج) عراق جایگزین عربستان

حکام سعودی از کاهش وابستگی امریکا به خود در زمینه انرژی، همواره احساس خطر می‌کنند. منابع نفتی در عراق و استعداد این کشور برای تبدیل شدن به دولتی دموکراتیک در جهان عرب، سومین تهدید جدی برای حکام سعودی پس از نابودی صدام بود. روابط راهبردی امریکا، به عنوان کشوری که مدعی گسترش ارزش‌های لیبرال در جهان است با عربستان، به عنوان کشوری که حکومتی قبیله‌ای، غیردموکراتیک و ناقض حقوق بشر است، ابهام بزرگ سیاست خارجی امریکاست. این ابهام، ریشه در وابستگی نسبی امریکا به نفت عربستان دارد. اکنون با حضور امریکا در عراق و ذخایر نفتی عظیم عراق، وابستگی امریکا به نفت عربستان می‌توانست به کلی مرتفع شود.

این سه تهدید، نشان می‌دهد چرا بی‌ثباتی در عراق برای حکام سعودی حیاتی بود. تحولات در لبنان نیز موازنه قدرت را به سود ایران تغییر داد. خروج نیروهای اسرائیلی از جنوب لبنان، بر اثر مقاومت حزب‌الله، عمق راهبردی ایران را افزایش داد. از طرفی، مقاومت حزب‌الله میان قبایل و طوایف لبنانی نیز موجب شد تا این

نیرو، نیرویی ملی به شمار آید و محبوبیت بالایی برای خود کسب کند. به این ترتیب، سعودی‌ها هم در لبنان و هم در عراق، جنگ را به ایران باخته بودند. آنها به مسئولان ایران گفته بودند موضوع عراق، لبنان و فلسطین، موضوعی عربی، و مربوط به جهان عرب است و ورود ایران به این موضوعات، دخالت در جهان عرب است (Wehrey, 2009, p140-145). حل مسئله موقت هسته‌ای ایران با سه کشور اروپایی در نشست سعدآباد (۲۰۰۳) و نفوذ تدریجی ایران در لبنان و عراق پس از تحولات این دو کشور، باعث شد تا عربستان روند تنش‌زدایی با ایران را در عمل کنار بگذارد. اکنون دیگر هیچ منفعت مشترکی، عربستان و ایران را کنار هم قرار نمی‌داد؛ بلکه طیفی از موضوعات بین‌المللی و به ویژه منطقه‌ای، این دو کشور را در مقابل هم قرار داده بود. تعامل مثبت ایران و عربستان، به تقابل تبدیل شده بود؛ اما این تقابل در سطح رسمی فعال نشده بود. عربستان، به طور مستقیم با ایران وارد منازعه لفظی نشد؛ اما نیروهای خود را در عراق، لبنان و فلسطین فعال کرد تا مانع گسترش نفوذ ایران در این مناطق شود.

۶. استیصال عربستان و پذیرش قدرت ایران

شکست اسرائیل از حزب‌الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه و در پی آن، شکست اسرائیل از حماس در جنگ ۲۲ روزه و اعلان رسمی ایران مبنی بر حمایت مستقیم از گروه‌های مقاومت در این دو جنگ، تقابل غیر مستقیم ایران و عربستان را نیز که از سال ۲۰۰۳ مجدداً آغاز شده بود، مختومه کرد.

در بحث نظری، با استناد به نظریه کلاوزویتس، مذاکره موفق و نتیجه‌بخش را پس از نتیجه نبرد دانستیم. در وضعیت موازنه قدرت یا در موقعیتی که یکی از دو طرف، تغییر موازنه قدرت علیه خود را نپذیرد، بلکه خود را برتر فرض کند، هیچ‌گاه مذاکره موفق شکل نمی‌گیرد. مذاکره یا دیپلماسی موفق، پس از تغییر موازنه قدرت و مهم‌تر، پذیرش تغییر موازنه قدرت صورت می‌گیرد

(see: Lindell, 2009). عربستان پس از حمله امریکا به عراق و شکل‌گیری دولت منتخب شیعی و خروج اسرائیل از جنوب لبنان، به کشوری تجدید نظر طلب تبدیل شد. حاکمان سعودی پس از این تحولات، شیفت قدرت در منطقه را به سود ایران دیدند و به طور غیرمستقیم، در عراق و لبنان وارد رقابت با ایران شدند. جنگ ۳۳ روزه، موازنه قدرت را به سود ایران تغییر داد و حاکمان سعودی، تغییر شیفت قدرت به سود ایران را باور کردند. استیصال اسرائیل در برابر جبهه مقاومت و حمایت اجتناب‌ناپذیر دولت امریکا از دولت منتخب عراق، موجب شد تا دولت عربستان از تغییر اوضاع منطقه‌ای به سود خود، موقتاً ناامید شود. دیدار تاریخی رئیس‌جمهور احمدی‌نژاد با ملک عبدالله و طواف آنها گرد خانه خدا در حالی که دست در دست هم داشتند و نشان‌دادن رئیس‌جمهور ایران کنار ملک عبدالله در ضیافت رهبران کشورهای مسلمان، نمادی از پذیرش موازنه جدید قدرت به سود ایران توسط عربستان بود. کلاوزویتس می‌گوید که پس از نتیجه نبرد، طرف بازنده برای حفظ پرستیژ، و طرف برنده برای مشروعیت‌بخشی به نتیجه نبرد، وارد مذاکره می‌شوند. این قاعده درباره ایران و عربستان اتفاق افتاد. دیدارهای فشرده و محرمانه علی لاریجانی - دبیر شورای عالی امنیتی ملی ایران - و بندر بن سلطان - رئیس دستگاه اطلاعاتی عربستان - و رفت‌وآمدهای آنها در تهران و عربستان، آغاز روندی دیپلماتیک برای تثبیت وضعیت جدید موازنه قدرت در منطقه بود (<https://fa.alalamtv.net/news/4044791>). سعودی‌ها برای تثبیت وضعیت جدید، از ایران در عراق و لبنان امتیاز می‌خواستند و ایران، طالب همراهی سازنده عربستان در عراق و لبنان بود. نتیجه رفت‌وآمدهای دیپلماتیک، توافق تهران و ریاض درباره کابینه لبنان در نشست دوحه بود (Reuters, 2009, 24 Jun). تبادل نظر مسئولان سیاسی دو کشور درباره بحران‌ها و مشکلات منطقه از جمله عراق و لبنان و فلسطین، حکایت از تغییر رویکرد سعودی‌ها به ایران داشت. انعطاف‌های عربستان درباره عراق و پذیرش توافق دوحه در ۲۰۰۷ میلادی در خصوص

حل و فصل بحران لبنان، از ظهور رهیافت‌های جدید در دیپلماسی عربستان حکایت می‌کرد. مصلحت عربستان، تحت تأثیر ارتقای موقعیت منطقه‌ای ایران، حرکت به سوی گسترش سیاست‌های ثبات و همزیستی و نه پیگیری سیاست‌های تعارضی با ایران بود. در تحلیل نظری، عربستان راهی جز پذیرش نفوذ ایران در عراق و لبنان نداشت. با این حال، حاکمان سعودی همواره مترصد بودند تا موازنه قدرت در منطقه را علیه ایران تغییر دهند. بهار عربی و تسری آن به سوریه، این فرصت تاریخی را برای عربستان فراهم کرد.

۷. منازعه آشکار پس از بهار عربی

بهار عربی، در آغاز تهدیدی برای موجودیت نظام‌های پادشاهی و در رأس آن، عربستان بود. سقوط بن علی، مبارک، قذافی، علی عبدالله صالح و قیام شیعیان در بحرین، زنجیره‌ای بود که قاعدتاً می‌توانست به عربستان تسری پیدا کند. اما عربستان این تهدید تاریخی را موقتاً از خود دور کرد و از زمانی که آتش بهار عربی در شهر درعی سوریه افتاد، از این تهدید تاریخی، فرصتی برای تغییر موازنه قدرت در منطقه ایجاد کرد. پس از سقوط صدام، حکام سعودی آشکارا به تقابل با ایران در عراق و لبنان نپرداختند؛ اما با شروع اعتراضات در سوریه، حکام سعودی با تقویت عناصر افراطی، آشکارا وارد منازعه با ایران شدند. حمایت از داعش در عراق و سوریه و بین‌المللی کردن جنگ در سوریه، راهبرد اصلی عربستان برای تضعیف ایران و تقویت جایگاه منطقه‌ای خود بود. از سویی دیگر، عربستان موفق شد با نفوذ سیاسی و با اتکا به دلارهای نفتی، دولت‌های جایگزین در مصر و یمن را با خود همسو کند. تظاهرات مردمی در بحرین را نیز سرکوب کرد و آن را ناشی از تحریک شیعیان از طرف ایران دانست. مهندسی سیاسی سعودی در مصر، موفق بود. اما در یمن، تلاش سعودی برای حفظ ساختار قدرت در یمن، ناموفق بود؛ چالشی که به جنگ عربستان و یمن انجامید؛ جنگی که عربستان را رفته‌رفته دچار

فرسایش کرده است. در عراق و سوریه نیز حمایت عربستان از داعش، در نهایت با شکست داعش به شکست انجامید؛ اما تضعیف حاکمیت سوریه برای عربستان، دستاوردی استراتژیک بود. سوریه که تا پیش از بهار عربی، کشوری باثبات در منطقه بود و حتی ارتش آن امنیت لبنان را نیز حفظ می‌کرد، اکنون به کشوری ضعیف تبدیل شده است. حاکمان سعودی اکنون، شکست خود در سوریه و یمن را باور ندارند. در نظام شناختی آنها، موازنه قدرت در منطقه، هنوز می‌تواند به نفع عربستان و به ضرر ایران تغییر کند. بر این اساس آنها وارد فرایند تنش‌زدایی با ایران نمی‌شوند؛ کم‌اینکه به دیپلماسی همسایگی دولت روحانی، بارها پاسخ منفی دادند. در عوض، حاکمان سعودی کوشیده‌اند با درگیر کردن دولت ترامپ در مقابل ایران، جبهه‌ای بین‌المللی علیه ایران باز کنند و با تبدیل کشور خود به سکوی مبارزه نظامی احتمالی با ایران، موازنه قدرت را به سود خود برگردانند. به طور خلاصه، عربستان پس از سقوط صدام، کوشید تا از طریق تقابل پنهان با ایران، در عراق و لبنان نفوذ کند. پس از بهار عربی، این تقابل را آشکار کرد. شکست داعش در سوریه و عراق و استیصال عربستان در یمن، این کشور را بر آن داشت تا با تشکیل جبهه‌ای بین‌المللی علیه ایران و تضعیف ایران در برابر ائتلاف بین‌المللی به رهبری ترامپ، ایران را ضعیف کند تا بر اثر آن، جایگاه منطقه‌ای خود را بازیابد؛ امری که همچنان ادامه دارد. نتیجه‌بخش بودن مقاومت ایران در برابر تحریم‌ها و تحقق نیافتن جنگ بین‌المللی علیه ایران، ناامیدی عربستان از تغییر موازنه قدرت ضد ایران را در بر خواهد داشت. در آن موقعیت و مطابق تحلیل تاریخی که در این مقاله صورت گرفت، دولت عربستان موازنه جدید به نفع ایران را خواهد پذیرفت و به سیاست همسایگی جمهوری اسلامی ایران، پاسخ مثبت خواهد داد.

۸. موانع همزیستی، منافع مشترک و راهکار

مهم‌ترین موانع همزیستی روابط ایران و عربستان، عبارت‌اند از:

- طرز تلقی‌ها و سنت کهن نگرانی‌های ایران و عربستان از یکدیگر؛
- فضای دوقطبی بین تهران و ریاض؛
- دمیدن آتش خصومت میان ایران و عربستان توسط امریکا، صهیونیزم و...؛
- بازتولید دشمنی با ایران توسط برخی حاکمان تازه‌وارد در عربستان؛
- رقابت‌های منطقه‌ای ایران و عربستان در عراق و سوریه و یمن و... که به خصومت تبدیل شدند.

مهم‌ترین منافع مشترک ایران و عربستان در سطح بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی عبارت‌اند از:

- یکجانبه‌گرایی امریکا برای همه دولت‌ها تهدیدآفرین است و سلطه‌گریزی در ذات همه دولت‌هاست؛
- نگاه ابزاری امریکا به عربستان، در سطح افکار عمومی بین‌المللی آشکار شده است؛
- عربستان پس از سرنوشت حسنی مبارک، بن علی و...، سیاست تنوع‌بخشی روابط خود را با دیگر قدرت‌های بزرگ، پس از بهار عربی دنبال می‌کند؛
- امنیت خلیج فارس برای همه کشورهای حاشیه خلیج فارس اهمیت حیاتی دارد؛
- ایران و عربستان در حوزه تولید و فروش نفت، منافع مشترک دارند؛
- توازن قدرت، راهبرد واقعی قدرت‌های منطقه‌ای از قبیل ایران، اسرائیل، ترکیه و عربستان است؛
- هژمون‌گرایی، راهبردی دست‌نیافتنی برای ایران، اسرائیل، ترکیه و عربستان است؛
- خاورمیانه با یک داعش روبه‌رو نیست؛ بلکه داعش‌ها را در برابر خود می‌بیند.
- دولت عربستان ممکن است با بخشی از داعش روابط ارگانیک داشته باشد؛ اما بخش دیگر آنها در صورت امکان در خاک عربستان هم دست به ترور خواهند زد؛

ایران، ترکیه و عربستان در سوریه، عراق، لبنان و فلسطین، دارای منافع مشترکند و هر یک از آنها دارای اهرم‌های سیاسی و اقتصادی در کشورهای مذکور هستند؛

- اقلیت اهل تسنن در ایران و اقلیت شیعه در عربستان؛
- تهدید تروریسم در خاک ایران و عربستان؛
- تحول بطیئ (آهسته) در سطح اجتماعی و سیاسی ایران و عربستان؛
- فرهنگ پیشامدرن، قبیله‌ای و تبعی در نظام سیاسی عربستان؛
- سیاست همسایگی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و... زمینه‌های همکاری دو کشور را فراهم می‌کنند.

بر این اساس، راهکارهای زیر برای آغاز روند تنش‌زدایی میان دو کشور پیشنهاد می‌شود:

۱. عربستان، همسایه جغرافیایی (Neighbors hood) جمهوری اسلامی ایران است. همزیستی مسالمت‌آمیز با همسایه، امری عقلایی و از اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است؛
۲. تقید به سیاست همسایگی (Neighboring) در روابط با عربستان؛ که از ارکان اصولی نظریه همسایگی، فرایند اعتمادسازی با محوریت نهادهای غیردولتی مستظهر به حمایت دولت است؛
۳. متمایز ساختن کنش‌های امنیتی ضد سلطه ایران و اجتناب از کنش‌های امنیتی که هژمون‌گرایی را نزد نخبگان سیاسی همسایه تداعی می‌کند؛
۴. شناسایی منافع مشترک ایران و عربستان در حوزه‌های مختلف و انتقال این پیام به سعودی‌ها؛
۵. اجماع نظر نخبگان اجرایی کشور درباره کیفیت سیاست‌ورزی در قبال عربستان و تسری این اجماع نظر به نهادها و سطوح زیرین حاکمیت در قالب ترویج گفتمان واحد.

نتیجه‌گیری

تنش‌های ادواری ایران و عربستان را باید در الزامات ساختار نظام بین‌الملل و تغییر موازنه قدرت در سطح منطقه‌ای جست‌وجو کرد. تعارضات ایدئولوژیک و دیپلماسی شخصی، به ترتیب، متغیر شتاب‌دهنده و متغیر تعدیل‌کننده بودند و به ندرت، به عنوان متغیر مستقل عمل کرده‌اند.

خروج انگلستان از منطقه در سال ۱۹۶۹ میلادی و فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱، دو متغیر مستقل ساختاری تحول‌آفرین در روابط ایران و عربستان بودند. افزایش قدرت ایران پس از شوک‌های نفتی سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۳، وقوع انقلاب اسلامی، حمله نظامی رژیم صدام به ایران در سال ۱۳۵۹ شمسی، حمله صدام به کویت در سال ۱۹۹۰، حمله امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، جنگ ۳۳ روزه اسرائیل علیه لبنان در ۲۰۰۶ و در نهایت، بهار عربی در ۲۰۱۰ و تسری آن به سوریه در ۲۰۱۱، تحولات منطقه‌ای بودند که هر یک، به عنوان متغیر مستقل، موازنه قدرت را در منطقه تغییر دادند و روابط ایران و عربستان را دچار تحول کردند.

کشتار حجاج ایرانی در ۱۳۶۶ شمسی و مجموعه تعارضات ایدئولوژیک شیعی-وهابی، به شدت تابع روابط سیاسی دو کشور بودند؛ برای مثال، در سفر آقای هاشمی رفسنجانی به عربستان در ۲۰۰۸ میلادی، پادشاه عربستان دستورهای مؤکدی برای رفع برخی موانع روابط دوجانبه صادر کرد. این سفر، تابع تحولات منطقه‌ای پس از جنگ ۳۳ روزه بود. پادشاه عربستان به آقای هاشمی قول داد به پخش جزوات ضد شیعی میان زائران ایرانی، اهانت به اعتقادات شیعی از سوی مأموران عربستانی، جلوگیری از ورود بانوان به قبرستان بقیع و بازداشت تعدادی از زائران ایرانی و برخی مشکلات ایجادشده دیگر برای زائران ایرانی، رسیدگی کند. بهترین زمان سخنرانی نیز به آقای هاشمی رفسنجانی اختصاص پیدا کرد؛

موضوعی که بنا به گفته ملک عبدالله، در ملاقات پایانی، اسباب گلایه برخی علمای عربستان را فراهم کرده بود.

دیپلماسی شخصی هاشمی- عبدالله نیز متغیر میانجی بودند. این دو به عنوان معمار روابط ایران و عربستان مطرح هستند؛ اما دیپلماسی آنها به شدت تابع عوامل ساختاری و موازنه قدرت در منطقه پس از فروپاشی شوروی و حمله صدام به کویت بود؛ همچنان که پس از سقوط صدام، دیپلماسی شخصی رهبران و روند تنش زدایی به محاق رفت و تقابل های پنهان ایران و عربستان پس از سال ۲۰۰۳ در عراق و لبنان آغاز شد. تغییر موازنه قدرت و مهم تر از آن، پذیرش تغییر موازنه از سوی رهبران، همواره زمینه ساز گفت و گو و تعامل رهبران ایران و عربستان بوده است.

منابع

۱. برچیل، اسکات و اندرو لینکلیر (۱۳۹۵)، *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه سیدحسین میرفخرایی، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
۲. چرنوف، فرد (۱۳۹۵)، *نظریه و زبر نظریه در روابط بین‌الملل مفاهیم متعارض*، مترجم علی‌رضا طیب، تهران، نشر نی.
۳. رمضان‌سی، روح‌الله (۱۳۸۱)، *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه علیرضا طیب، نشر نی.
۴. سامرای، وفیق (۱۳۸۸)، *ویرانی دروازه‌های شرقی*، ترجمه عدنان قارونی، تهران، مرکز مطالعات جنگ.
۵. سیف‌زاده، حسین و جلیل روشن‌دل (۱۳۸۲)، *تعارضات ساختاری در خلیج فارس*، تهران، مرکز مطالعات خاورمیانه.
۶. لیتل، ریچارد (۱۳۸۹)، *تحول در نظریه موازنه قوا*، ترجمه و بررسی غلامعلی چگنی‌زاده، تهران، ابرار معاصر.
۷. موسوی‌نیا، سیدرضا (۱۳۹۸)، «بی‌طرفی مثبت؛ ساختاری برای سیاست راهبردی ایران در منازعات خاورمیانه»، *مجموعه مقالات سومین همایش بین‌المللی، نظام بین‌الملل، تحولات منطقه‌ای و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی.
۸. میرشایمر، جان (۱۳۸۸)، *تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ*، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران، دفتر مطالعات وزارت امور خارجه.
۹. والتز، کنت (۱۳۹۲)، *نظریه سیاست بین‌الملل*، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده و داریوش یوسفی، تهران، دفتر مطالعات وزارت امور خارجه.
۱۰. ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۷۶)، *تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۱. ویلیامز، پل دی (۱۳۹۲)، *درآمدی بر بررسی‌های امنیت*، مترجم علیرضا طیب، تهران، نشر امیرکبیر.
12. Cordesman, Anthony (1984) **The Gulf and The Search for Strategic Stability: Saudi Arabia, The Military Balance in The Gulf, And Trends in The Arab-israeli Military Balance**, west view special studies on middle east, London.
13. Congressional Quarterly (1991), 23 March.
14. kingdom Foreign Policy (2005), **Ministry of Foreign Kingdom of**

- Iran-Irak war: Implications for U.S. Policy**, Washington, D.C.: National Defense University Press.
25. wehrey, Fredric & ETC. (2009), **Saudi-Iranian Relations Since the Fall of Saddam: Rivalry, Cooperation, and Implications for U.S. Policy**, Rand corporation.
- Saudi Arabia**, see : www.mfa.gov.
15. Larson, Wel (1997), «Trust and missed opportunities in internationalrelation», **Political Psychology**, Vol.18
16. Lindell, Jordan (2009), **Clausewitz: War, Peace and Politics**, <https://www.e-ir.info/2009/11/26/clausewitz-war-peace-and-politics>.
17. Matthews, Ken (2003), **The Gulf and the search for strategic stability**, Westview Press, Routledge.
18. Matthiesen, Tony (2015), **The Other Saudis, Shiism, Dissent and Sectarianism**, Cambridge University Press.
19. **New York Times**, 23 September 1990, p. A 19.
20. Nixon, Richard (1970), **United States Foreign Policy for the 1970's: A New Strategy for Peace**, Washington, D.C, GPO, 1970.
21. Noyes, James H. (1982), **Persian Gulf Security and U.S. Policy**, Stanford, Hoover Institution Press.
22. Rathbun (2009), **A rose by any other name: Neoclassical realism as the logical and necessary extension of structural realism**, Security Studies.
23. Reuters (2009), **Saudi, Iran working on deal to end Lebanon crisis**.
24. Saunder, Harold H. (1985), **The**